چکامه های مردمی در انگلیس و اسکاتلند

جعفری نژاد، کامبیز

چکامه‏های مردمی را سرایندگانی گمنام سروده‏اند که سینه‏ به سینه و از نسلی به نسل دیگر آن را انتقال داده‏اند.اگرچه هر فرهنگی در هر مرحله از حیات خود ممکن است قادر به خلق‏ چکامه‏ها باشد اما بیشتر این سروده‏ها مشخصهء جوامع اولیه‏ای‏ چون ساکنان سرزمینهای آمریکا در قرون هجده و نوزده میلادی و یا افراد ساکن در منطهء مرزی میان انگلیس و اسکاتلند در اواخر قرون میانه هستند.اشعار ناحیهء شمال انگلستان بدون توجه به‏ آهنگ و لحن اولیه‏شان هنوز اشعاری روایی،با اهمیت خاص‏ ادبی‏اند.

در مورد منشاء چکامه‏های مردمی یا عامیانه،اختلاف نظر وجود دارد.فرضیه‏ای که شکل‏گیری این نوع شعر را در رقصهای آیینی مردم اولیه و نتیجهء تلاشی همگانی می‏دید، دیگر اعتبار خود را از دست داده است.از سوی دیگر، شکل چکامه‏های موجود نشانگر دستکاریهای آگاهانه یا غیر آگاهانهء حافظان و نقالات در گذشت سده‏ها و دوره‏هاست. اگرچه چکامه‏های انگلیسی احتمالا در فاصلهء پانصد سالهء میان‏ سالهای 1200 تا 1700 میلادی سروده شده‏اند،اما بیشتر آنها تا قرن هجدهم و برخی دیگر تا قرن نوزدهم به چاپ نرسیده‏ بودند.اسقف توماس پرسی(1811-1729)از اولین کسانی‏ بود که ذوق ادبی وی با کشف تصادفی یک نسخهء خطی‏ قرن هفدهم میلادی که حاوی تعدادی از این چکامه‏ها و اشعار دیگر بود،برانگیخته شد.او با انتشار این چکامه‏ها در کتاب‏ Reliques of Ancient English Poerty توجه دیگران‏ بخصوص سروالتر اسکات را به این شعرها جلب کرد.اسکات به‏ میان مردی که هنوز این شعرهای کهن را می‏خواندند رفت و شعرها را با املای این مردم مرزنشین به تحریر درآورد. گردآورندگان چکامه‏ها،اغلب متوجه می‏شدند که برخی از اشعار را روایان به چند گونهء متفاوت به یاد می‏آورند.مثلا چکامهء «سرپاتریک اسپنس»را راویان مختلف با تفاوت‏اند که یا بسیار در لغات روایت کردند.

آثار ادبی که برآمده از ذهن آگاه هنرمند باشد،به طور معمول‏ بر اثر هر گونه تغییر شکل ارزش خود را از دست می‏دهد. چکامه‏ها نیز در گذر سالیان دستخوش دگرگونی بوده‏اند،اما صورت اصلاح‏شدهء بعضی از آنها احتمالا بهتر از اصل از کار درآمده است.وجه تمایز چکامه‏های مردمی اختصار در کلام‏ است.این اشعار پیرنگ را به اوج می‏رسانند،حوادث را در نهایت ایجاز شرح می‏دهند،بار روایی شعر را بر دوش‏ تک گوییها و مناظره‏های کنایی می‏گذارند و از هر گونه تفسیری‏ می‏پرهیزن.توجه به این نکات اساسی،دقیقا کیفیتی است که‏ حافظهء بشر جایز الخطا نه تنها در حفظش می‏کوشد،بلکه آن را غنی می‏سازد.از این رو،بهترین چکامه‏ها احتمالا در نقل‏ سینه به سینه از صافی ایام گذشته و به جای آنکه از اعتبارشان‏ کاسته شود،قدر و منزلت هنری بیشتری یافته‏اند.

این حقیقت که چکامه‏ها در اصل ترانه بوده‏اند،در تکامل‏ آنها حایز اهمیت است.سادگی موسیقایی این شعرها نه تنها در ایجاد شیوه‏ای متمایز مؤثر افتاد-شیوه‏ای که در آن دو بیتی با چهار تکیه در هر مصراع همراه بود-بلکه به روایت سادهء واقعه‏ نیز کمک کرد و راه را بر بروز سلیقهء شخصی بست.به علاوه، استفاده از ترجیح‏بندها در دسته‏های سرودخوان و دیگر صنایع‏ ادبی که بخشی از شعر را تکرار می‏کنند،بر گیرایی چکامه‏ها افزوده است.چکامه‏ها به هنگام خواندن به رغم آنکه شرح واقعه‏ در آنها بشدت در هم فشرده و خلاصه است،نرم و روان و بدون‏ هیچ گونه سکته‏ای بیش می‏روند.خواننده و یا در اصل شنوندهء حکایت،وقت رسیدن به ترجیح بندها و یا حتی هجاهای‏ بی‏معنی،مجبور است مرتبا درنگ کند و این امر نوعی حالت‏ تعلیق را در شیوه‏ای بسیار ابتدایی و گیرا می‏آفریند.در روایت، وجود این حالت تعلیق و انتظار،برای پیشبرد روند پیشگویی و تقدیر در شعر اجتناب‏ناپذیر و ضروری است.بهره‏گیری از ترجیع بندها و تکراژ،به چکامه حالتی آیینی،جادویی و عباد می‏بخشد که با موسیقی رابطه‏ای تنگاتنگ دارد.

بیشتر چکامه‏ها واقعه‏ای غم‏انگیز را چون قتل یا مرگ‏ تصادفی با استفاده از عناصر ماورای طبیعی بیان می‏کنند.این‏ موضوعات،بخشی از میراث فرهنگی مشترک مدم اروپاست و بسیاری از چکامه‏های انگلیسی در زبانهای دیگر برای خود همتایی دارد.

برخی از چکامه‏ها به وقایع تاریخی می‏پردازند. چکامهء سرپاتریک اسپنس احتمالا بر اساس واقعه‏ای تاریخی در اواخر قرن سیزدهم و چکامهء«جورج کمپل زیبا»در سوگ قتل‏ سیاسی یکی از آزادیخواهان اسکاتلندی قرن شانزدهم سروده‏ شده است.ولی در هر دو آنها،حالت حزنی که ویژگی داستانهای‏ تراژیک برگرفته از فرهنگ کهن عامیانه است،دیده می‏شود. چکامه‏های شبه تاریخی را بین هود گیرایی کمتری دارند.به نظر می‏رسد بیشتر آنها قدمت تاریخی چندانی ندارند.از این رو، بسیاری از مراحل نقل شفاهی یا سینه به سینه را نگذارنده‏اند. این چکامه‏ها کیفیت و قدرت عاطفی چکامه‏های خوب را ندارد و بیشتر نوعی نظم محاوره‏ای است و حالت درد دل دوستانه را دارد.این چکامه‏ها،به احتمال بسیار ساختهء خنیاگران و نوازندگان دوره‏گردی بوده است که تصویر کهن و عامیانهء را بین‏ هود را به شکل نمادین علیه قدرتها به نمایش درآورده و آنچه را خود و شنوندگانشان از انجام آن می‏هراسیدند،به او نسبت‏ داده‏اند.قهرمان معروف این چکامه‏ها انگار در تاریخ سرزمینی‏ به نام انگلستان زندگی نمی‏کرده است.او با سلاح عفو،ظالمان‏ را از پا درمی‏آورده و آنها را کمتر به دیدهء خشم و کین‏ می‏نگریسته است.

کاملترین مجموعهء چکامه‏های انگلیسی را در کتاب‏ «چکامه‏های مردمی انگلیس و اسکاتلند»گردآوردهء اف.جی، جیلد می‏توان یافت.این کتاب نخستین بار در سال 1882 میلادی به چاپ رسید.

@جورج کمپل زیبا

در دامنهء کوهستان

بالای رود Tay

جورج کمپل زیبا

روزی بر اسب نشست و از شهر برون شد.

اسبش را زین کرد و

بر اسب نشست.

اسب به خانه بازآمد

و او هرگز نیامد!

مادر پیرش از خانه برون شد

از دیده اشک‏ریزان

عوس زیبایش از خانه برون شد

روی و موی‏کنان.

«علف زمینهایم بلند شده است

ذرتهایم درو نشده‏اند

انبار غله در کار ساختن بود

و کودکم در راه است»

اسبش را زین کرد

و بر اسب نشست.

اسب به خانه بازآمد

و او هرگز نیامد!

@سرپاتریک اسپنس

شاه بر تخت نشست

و شراب خونین را سر کشید

«کدامین ناخدا را برگزینم

تا شراع برکشد»

چنین گفت شوالیهء پیر

-که از چاکران خاص درگاه بود-

«معروفترین این زمانه

ناخدای دریاجو اسپنس است»

شاه به دست خود حکمی نوشت

و به مهر خود آراستش

قاصدی روانه داشت

و او ناخدا را در ساحل دریا یافت.

ناخدا عنوان نامه را که خواند

خنده‏ای بلند سر داد

و چون آن را به پایان رساند

از تلخی آن حکم پریشان شد.

«چه کسی با من چنین کرد

چه کسی این عقوبت بر من روا داشت

تا در این وقت سالـ

لنگر برکشم و به دریا شوم؟»

«بشتابید،بشتابید یاران من!

باید که سپیده‏دمان به دریا شویم.»

ناخدا روی از این فرمان برتابید

«می‏ترسم طوفان سهمگین به هم در کوبدمان.»

«دیشب ماه نو

ماه کهنه را در اغوش داشت

ای ناخدا در هراسم،در هراسم

از گزندی که در راه است.»

جاشوان آزادهء اسکاتلند را

به حق،یارای به دریا شدن نبود

اما حکم بر این بود

و کلاهشان بر پهنهء دریا شناور شد.

و زنانشان با بادبزنی در دست

روزها و روزها به انتظار خواهند نشست

تا مگر از جانب دریا

نشانی از ناخدا باز بینند.

و زنانشان با شانه‏های طلایی در گیسوان

روزها و روزها به انتظار خواهند ایستاد

تا مردانشان از راه برسند

عزیزانی که هرگز باز نخواهند آمد.

در میانهء راه

در ژرفای آبها

ناخدا خفته است

و یارانش در کنار!